

مسائل اجتماعی ایران در دوره صفویه: پژوهشی در سفرنامه کمپفر

دکتر حمید حاجیان پور^۱

چکیده

این پژوهش، در پی بازشناسی مسائل اجتماعی ایران در دوران صفویه از دورن یکی از سفرنامه های اروپایی است. در بازشناسی سفرنامه کمپفر از عناصری که با مسائل اجتماعی ارتباط می یابد، نهاد دولت و جنبه تقدس آمیز و مشروعیت بخش آن؛ نهاد دین و کارکرد اجتماعی آن، نهاد آموزش و پرورش؛ و اخلاقیات و آداب و رسوم ایرانیان را برگزیده ایم. رویکرد این سفرنامه ها در مسائل اجتماعی، تکیه بر جنبه های شنیداری بویژه از توده های اجتماعی است. این امر می تواند توأمان به عنوان جنبه مثبت و منفی مورد ارزیابی قرار گیرد: در اختیار گذاردن سطح فکری جامعه و افکار عمومی ایرانیان در این دوران از یک سو و عدم مطالعه و تعمق در واقعیت مسائل ایران و تکیه بر سطحی نگری عمومی از سوی دیگر، دو جنبه این ارزیابی می تواند قلمداد گردد. اما بطور کلی جلوه هایی از مسائل اجتماعی ایران را در بردارد که تا امروز امکان حیات یافته است.

کلید واژگان: صفویه، سفرنامه، کمپفر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

دوران صفویه، به همان اندازه که دارای تحولات و اتفاقات سیاسی گوناگون بود، دارای مأخذ و اسناد تاریخی متنوعی نیز هست. در طبقه بندی منابع دوره صفوی، در کنار منابع بومی، نوشته های خارجی نیز وجود دارد: یعنی آثار سیاحان اروپایی و ماجراجویانی که شرح کارهای خود را به رشته تحریر درآورده اند. شکی نیست که این «ادبیات سفرنامه‌ای» اهمیت زیادی دارند. هر چند در خصوص این اهمیت نبایستی مبالغه کرد. این منابع در کنار آثار نویسندگان ایرانی، تصویری نسبتاً روشن از اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره صفویه ارائه می‌دهند. در واقع، در اثر شکل‌گیری تحولات در مناسبات جهانی، منطقه‌ای و حتی درونی ایران، در روابط ایران و اروپا دوران نوینی شکل گرفت. بدین جهت سیاحان متعددی از کشورهای گوناگون اروپایی با اهدافی متفاوت به ایران سفر کردند: تجار و بازرگانان؛ جهانگردان؛ سفیران و هیات‌های سیاسی؛ مبلغین مذهبی؛ هنرمندان و دانشمندان، عمدتاً گروه سیاحان را تشکیل دادند و گزارش‌ها، یادداشت‌ها و سفرنامه هایی از خود برجای گذاشته‌اند.

اینان در توجه به احوال اجتماعی ظرایفی دارند که از دید ایرانیان قابل توجه نبوده است. لذا عمدتاً ارزش اجتماعی دارند تا سیاسی. هر چند به اوضاع سیاسی و دربار ایران می‌پردازند و حتی موفق به اخذ امتیازات بازرگانی و سیاسی برای دولت خود شدند، اما به فرهنگی متمایز تعلق دارند و از منظر فرهنگی متفاوت به جامعه و جنبه های گوناگون آن می‌پردازند. بدین جهت مظاهر زندگی و اخلاق و روحیات مردم ایران را با دقت و کنجکاوای توصیف کرده‌اند و به گردآوری افسانه ها و اساطیر ملی و باستانی پرداخته و مذهب و عقاید مذهبی و رسوم دینی و وضع تعلیم و تربیت را بیان می‌کنند.

در واقع، سفرنامه های خارجی، گزارش های عینی با برداشت های کاملاً آنی است. اینان جامعه را تصویر می‌کنند و در سفرنامه‌ها قضاوت وجود دارد. چون معیار مهم در تقسیم بندی منابع به داخلی و خارجی، معیار فرهنگی است. لذا سیاح از منظر فرهنگی متفاوتی به جامعه می‌نگرد و مقایسه می‌کند. در مقایسه، تعمق وجود دارد و بر این اساس قضاوت می‌کند. البته سیاحان، گاه با لحاظ کردن معیارهای شخصی و مذهبی، به قضاوتی می‌پردازند که مورد پذیرش اکثریت نوشته‌های خارجی و داخلی نیست. هر چند، با وقوف بر این نقصان، از ارزش اسنادی آنها کاسته نمی‌گردد. سیاحان و نمایندگان سیاسی آلمان، از جمله افرادی بودند که بدنبال برقراری روابط سیاسی ایران و آلمان و مسافرت به ایران، آثاری برجای گذاشته‌اند که برای شناخت مسائل اجتماعی ایران اهمیت دارد.

۲. آلمانی‌ها در ایران

رویارویی ترکان عثمانی با ایران و اروپا، از عوامل مهم شکل‌گیری روابط ایران و آلمان در دوره صفویه بود. نخستین رابطه سیاسی ایران با اروپا در زمان صفویه با ارسال نامه شاه اسماعیل اول به کارل پنجم پادشاه آلمان برقرار شد. کارل، از مدافعان بزرگ جهان مسیحیت و از سلاطین مقتدر اروپاست که سالیان دراز با ترکان عثمانی درگیری داشت. بدنبال فرستادن پطروس به ایران از طرف پادشاه مجارستان برای اتحاد علیه عثمانی، شاه اسماعیل نامه‌ای نیز برای شارلکن (کارل پنجم) همراه پطروس به آلمان فرستاد. این نامه، نخستین نامه‌ای است که از دولت صفویه به یک دربار اروپایی فرستاده شده و موجود است. اصل این نامه که به زبان لاتینی است در مجموعه‌ای تحت عنوان مکاتبات کارل پنجم به چاپ رسیده است. (Karal Lan, 1844, p56). هنگامی که کارل در اسپانیا بود این نامه را دریافت کرد و جوابی توسط همان کشیش یعنی فر پطروس به ایران فرستاد که از سرنوشت این نامه اطلاعی در دست نیست.

در این زمان، که دوره بعد از مرگ شاه اسماعیل است، کارل، که در جستجوی متحدی در شرق بود و اندیشه اتحاد با ایران را دنبال می‌کرد، نامه دیگری به تاریخ ۹۳۵/۱۵۲۹ به ایران فرستاد و طرح حمله مشترک به عثمانی از دو جبهه آسیایی و اروپایی را مطرح کرد. در سال ۹۸۵ ه.ق نیز سفیر دیگری از طرف کارل به دربار ایران می‌آید که ظاهراً تقاضای اشتراک نظر در سیاست خارجی و اتحاد نظامی در برابر ترکان را داشته است. از این تاریخ تا زمان شاه عباس اول و اعزام سفارت آنتولی شرلی و حسینعلی بیگ بیات به دربارهای اروپا و از جمله دربار رودولف دوم امپراتور آلمان، دیگر اطلاعی از وجود رابطه سیاسی بین ایران و آلمان در دست نیست.

در قرن شانزدهم میلادی، نخستین آلمانی‌هایی که با مأموریت رسمی وارد ایران شدند، اعضای سفارت‌های موقتی بودند که از طرف امپراتور آلمان برای مقاصد خاصی به ایران اعزام می‌شدند. اولین سفارت‌ها را دو نفر از امپراتوران آلمان به نام «رودولف دوم» و «ماتیاس» به ایران اعزام داشتند و شاه عباس که معاصر ایران دو امپراتور بودن نیز متقابلاً سفیرانی را از طرف خود به آلمان فرستاد. انگیزه استقرار روابط میان آلمان و ایران در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی، ترس و نگرانی شدیدی بود که امپراتوران آلمان از ترک‌های عثمانی داشتند و سرزمین خود را در خطر حمله لشکریان ترک احساس می‌کردند و به همین جهت درصد یافتن متحدی برای خود در آن طرف عثمانی بودند و این متحد نیرومند ایران بود.^۱

۱. در خصوص روابط ایران و آلمان ر. ک: عبدالحسین نوائی، روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی، تهران، موسسه انتشارات ویسمن، ۱۳۷۲، صص ۱۸۲-۱۵۵؛ نوائی، ایران و جهان، ج ۱ صص ۱۶۳-۱۵۲ و ۳۰۷-۳۳۳؛ نصرالله فلسفی، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، قسمت اول، تهران ۱۳۴۶، صص ۱۷۴-۱۶۳؛ امیر اشرف

مسافرت آلمانی ها به ایران از بعد فرهنگی نیز مهم بود. زیرا سفرنامه هایی فراهم آمد که درباره اوضاع ایران عصر صفویه اطلاعات سودمندی را به دست داده اند. این سفرنامه ها و سیاحان از آنجا که با منظر فرهنگی متفاوتی به ایران می نگردند، مسائل اجتماعی ایران برای آنان جذابیت خاصی دارد و بخش قابل توجهی از ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی ایران در آثار سیاحان اروپایی دیده می شود.

۳. انگلبرت کمپفر

انگلبرت پزشک و عالمی است که با فرستادگان سوئدی به دربار شاه سلیمان آمد (۱۰۹۵/۱۶۸۴) و در ایران به خدمت شرکت هلندی هند شرقی درآمد. این سیاح آلمانی، سالیان دراز در هرموز بسر بود و بعدها به آسیای شرقی سفر کرد. در این روزگار کارل یازدهم پادشاه سوئد درصدد تدارک هیأتی بود که به ایران اعزام دارد و روابط تجاری بین ایران و سوئد برقرار کند. در ضمن، پادشاه ایران را به جنگ با ترکان عثمانی ترغیب نماید. ریاست هیأت با یک هلندی کار آمد به نام «لودویک فابرسیتیوس» بود و انگلبرت به سمت منشی و طبیب سفارت انتخاب شد.

این هیأت نمایندگی در سال ۱۰۹۳/۱۶۸۳ از راه فنلاند و روسیه به ایران مسافرت کرد و پس از سه ماه اقامت در شماخی، از طریق مازندران به سوی اصفهان روانه شد و در ۱۰۹۵/۱۶۸۴ به اصفهان رسید. هیأت نزدیک به دو سال در اصفهان توقف نمود و این فرصت مناسبی بود تا کمپفر درباره اصفهان و مسائل مربوط به سیاست و تجارت و اجتماع ایران مطالعه و تحقیق کند.

از دفتر یادداشتهای وی که در موزه بریتانیا محفوظ است پیداست که وی به مساحی و اندازه گیری و ارتفاعات و فواصل پرداخته و گویی درصدد بوده که نقشه ای از ایران تهیه کند. در طی همین مدت اقامت در اصفهان، قسمت اول رساله وی درباره گیاهان ایران به پایان رسید. کمپفر در مدت اقامت در اصفهان، یک کارساده در کمپانی هلندی شرق برگزید و در سال ۱۰۹۶/۱۶۸۵ از اصفهان رو به خلیج فارس نهاد و در بین راه از تخت جمشید و شهر شیراز دیدن نمود. پس از شیراز به بندرعباس رفت و نزدیک ۳۰ ماه در آن شهر مجبور به ماندن شد. سرانجام پس از این مدت به هند وجاوه و زاین سفر کرد و در اواخر سال ۱۶۹۴ به وطن خود بازگشت و در سال ۱۷۱۲ کتاب خود را منتشر کرد. کتاب وی که ابتدا عنوان «عجایب ممالک خارجی» داشت و بعد عنوان آن به «نوادر دلپسند» تغییر یافته در نهمصد صفحه و در پنج دفتر تنظیم شده و بیشتر مطالب آن یعنی سراسر دفتر اول و چهارم و قسمت بیشتر دفتر دوم و ربعی از دفتر چهارم یعنی مجموعاً چهل و سه قسمت از مجموع شصت و یک قسمت آن به ایران اختصاص یافته است. کتاب کمپفر توسط «والتر

هینتس» در سال ۱۹۴۰ از لاتین به آلمانی ترجمه شده است و همین ترجمه آلمانی با عنوان «در دربار شاهنشاهان ایران» در سال ۱۳۵۰ (چاپ اول) به فارسی ترجمه شده است. انگلبرت، اوضاع ایران را با دقت مورد بررسی قرار داده و با کارهای خود، بنیان محکمی، برای بررسی و تحقیق تاریخ و فرهنگ و هنر ایران عصر صفوی، نهاده است. کمپفر طراحی دقیقی از اصفهان دارد و طرحی جالب از منطقه قصور سلطنتی و مراکز حکومتی آورده است. همچنین توصیفی کامل از دربار شاه ایران، تاجگذاری شاه سلیمان، صاحب منصبان دیوانی، قشون ایران، امور مالی و مستوفیگیری، روحانیون و بقاع متبرکه، بیوتات سلطنتی، کاخها و باغهای اصفهان، تشکیلات داخلی دولت و امور اداری، دسیسه های رایج در دربار، دخالت قوای دولتی و دینی در امور یکدیگر، و بطور مختصر همه مظاهر زندگی عمومی آن عهد را آورده است. بویژه اطلاعاتی از نهاد دین، نهاد دولت، و اخلاقیات و آداب و رسوم و خرافات ایرانیان دارد که برای بررسی جامعه شناسی تاریخی ایران در دوران پابانی صفویه ارزشمند است! (سفرنامه کمپفر، ۱۳۶۳، صص ۱۲-۳).

۴. نهاد دولت

الف. تقدس شاه

انگلبرت، به تفصیل از نهاد دولت و ویژگیهای آن در ایران بحث می کند. منبع قدرت شاهان صفوی را عامل ایجاد تقدس می داند و گزارش می دهد که این تقدس قدرت شاهان از سوی مردم پذیرفته شده بود: (همان، صص ۱۵-۱۴). شاه صفوی قدرتی از نوع دیگر هم دارد که خاص اوست. یعنی نوعی تقدس آمیخته به احترام نه از آن دست که ما در مغرب زمین آن را برای شاهان قائلیم بلکه تقدسی که فطری است و با تولد شاه همراه است و ملازمه دارد. روایت است که وی این تقدس را از اصل و نسب خود که به محمد پیغامبر اسلام می رسد دارا شده است؛ اما چون ممکن است این مطلب مورد تردید قرار گیرد و بدون ارائه سند و مدرک قابل باور کردن نباشد ایرانیان آن طور که من از یک روحانی ایرانی شنیدم چنین استدلال می کنند: «اعقاب بلافصل حضرت محمد که امام نامیده می شوند بیماران را تنها با نفس خود و بدون هیچ دارو و وسیله ای دیگر شفا می بخشیدند. خوب اگر ما این قدرت را در اثر تقدس فطری امام ندانیم پس آن را چگونه توجیه می کنیم؟ ولی چون شاه نیز از عهده چنین کاری بر می آید آنهم نه با ادای لفظی و کلمه ای بلکه با پرتوی که از بدنش ساطع است- و این خود بسی شگفت انگیزتر است- پس به هیچ وجه نباید دیگر در تقدس شاه تردید و تأملی روا داشت.»

برای آنکه علاج فوری حاصل شود بیمار باید از آبی که به نحوی از این تشعشع نیرو گرفته است بنوشد، خواه اینکه شاه این آب را برای شستن دستهای خود به کار برده باشد، خواه اینکه انگشت های خود را در آن فرو برده باشد و خواه اینکه آب به نحوی با وی تماس یافته باشد. این تصور چنان در مردم رسوخ یافته است که بسیاری از بیماران شفای خود را بیشتر در آب لگن دستشویی

شاه می جویند تا در داروی دواخانه- و هر گاه ایمان در بیماران چندان قوی است که علاج هم می یابند دیگر در این مورد چه خرده ای می توان گرفت؟

ب- میرا بودن فرمانروا از معاصی

بر اساس گزارش کمپفر، حاکمان، رئیس و پیشوای دین هم بشمار می آمدند. لذا ملزم به رعایت قوانین دینی مانند دیگر مردم نبودند و حتی دستورات غیردینی و ستمگرانه آنان مورد پذیرش و احترام مردم بوده است. این امر مبتنی بر نظریه «میرا بودن فرمانروا از معاصی» بوده است: یک امتیاز فوق العاده نادر دیگر، با این تقدس فرمانروای صفوی در ایران توأم است. (همان، صص ۱۶-۱۵). از آنجا که در مشرق زمین حکومت و سلطه بر پایه تقدس رئیس مملکت که به عنوان خلیفه فرمان می راند استوار است، پس چنین نتیجه می شود که هر کس حکومت را به میراث ببرد، در عین حال نیز به عنوان رئیس و پیشوای دین از متابعت قوانین و نوامیس دینی که همه مسلمانان به پیروی از آن موظف هستند مستثنی است؛ و آن هم از این جهت که روح فرمانروا با بی اعتنائی به عبادات و مناسکی که از طرف دین تجویز شده گرانبار نگردد و از طرف دیگر تن او بر اثر شرب مسکر یا ارتکاب سایر اعمال منافی دین ملوث و آلوده نشود. به هر تقدیر حداقل آنست که بعضی از ملایان ایرانی به سختی از این نظریه دفاع می کنند، خواه بر اثر خوش آمدگویی و تقرب جوئی و خواه به علت اعتقاد شرافتمندانه ای که به این اصل دارند.

بر میزان اقتدار شاه صفوی، بر اثر اعتقاد خاص رعایا و زیردستان باز افزوده می شود و این امر باعث می گردد که آنها کلاً و بدون قید و شرط نسبت به فرمانروای مقدس خود که برای قدرت وی حد و حدودی متصور نیست اظهار اطاعت و انقیاد می کنند و دیگر هیچ تفاوت نمی کند که شخص فرمانروا در اقدامات خود به حيله گری و فریبکاری دست بزند یا از زیردستان خود توقعات عجیب و حیرت انگیزی داشته باشد. به زحمت موردی می توان پیدا کرد که هر گاه اموال محکومی را از طرف دولت ضبط کنند یا جلادی بخواهد چشم وی را از کاسه بیرون بیاورد و یا پیک غیر منتظره شاه قصد جدا کردن سر او را بکند وی خم به ابرو بیاورد (چنین محکومیت هائی اغلب معلول سعایت ها و هم چشمی ها در مجامع درباری است)؛ زیرا همه این را از جمله بدیهیات می شمردند که هرکس باید دار و ندار، چشم و عمر خود را فدای یک اشاره او بکند. در دوره شاه صفی (۴۲-۱۶۲۹) اتفاق افتاده است که به فرمان وی پدران، پسران و پسران، پدران را با فرو کردن دشنه در سینه کشته اند و بدون ترس و با حال تسلیم و رضا، به فرمان پسر و پدرکشی گردن نهاده اند. به همین ترتیب هم ممکن بود اینها به دلخواه شاهی که فرمان او راست با هیاهو و سر و صدایی که در مجالس عزاداری و تشییع جنازه ها معمولاً به راه می اندازند هزاران آفرین و درود به بانی آن نثار کنند.

ج. ولیعهد: نظریه پدرسالاری

کمپفر، مسأله جانشینی را در نگاه ایرانیان در اولاد ذکور سلطان می بیند و اصالت خانوادگی مادر اهمیتی نداشته است: چون در تبار ولایت عهد تنها تقدس و اصل و نسب و نجابت شیوخ یا سلاطین صفوی دارای اهمیت است. (سفرنامه کمپفر، ص ۲۵). بنابراین به اصالت خانوادگی مادر ولیعهد چندان توجهی نمی شود. مهم نیست که مادر ولیعهد دارای چه خونی و چه صفات و استعدادهایی بوده است، گاه ممکن است مادر ولیعهد دختری یکی از بزرگان مملکت باشد که او را به شاه هدیه داده اند و گاه نیز می شود که وی به عنوان یک کنیز چرکسی یا گرجی، به حرمسرای شاه راه یافته باشد. زیرا قفقاز از دیرباز زادگاه زیباروترین دختران آسیا بوده است. به هر صورت کافی است که زنی بر اثر ملاحظت مورد توجه شاه واقع شود و به نظر شاه لیاقت آن را داشته باشد که مادر ولیعهد مملکت گردد. کمپفر ویژگی پدرسالاری در حوزه قدرت را، و عدم توجه به شأن و منزلت خانوادگی مادر ولیعهد را جالب دیده است.

۵. نهاد دین

الف - تشیع

دین در دربار ایران نیز مانند دین مردم عادی و ساده، اسلام است، به صورت مذهب شیعه. شاه اسماعیل اول کاری کرد که مذهب شیعه در ایران قبول عام یافت. وی تسنن را که مذهب مورد قبول ترکان است منع کرد و این اقدام به پیروی از تعالیم شیخ حیدر پدر وی صورت گرفت. حتی می توان گفت که تشیع از چند نسل اسلاف وی که همگی از شیوخ تقدس مآب بودند و نسبتشان به حضرت محمد می رسید به وی به ارث رسیده بود. درباره رواج مذهب شیعه در میان ایرانیان بوسیله شاه اسماعیل اول داستان خوشمزه زیر را حکایت می کند. (همان، صص ۱۷۲ - ۱۷۱). شاه اسماعیل در جنگهای خود چندان به کار توسعه و رواج مذهب آباء و اجدادی عنایتی نداشت؛ اما هنگامی که زمان صلح و آشتی فرا رسید وی کوشید که تمام رعایای خود را به مذهب شیعه مؤمن سازد. اما در ضمن باید دانست که اهل تسنن به چهار شعبه یا مکتب فقهی تقسیم می شوند. اتباع شاه اسماعیل بیشتر از حنفی ها و در مشرق مملکت از شافعی ها تشکیل می شد. در کوششی که برای راندن غیر شیعی ها از کشور ایران مبذول می شد شاه اسماعیل تمام ملاها را که در بین آنها فقط معدودی شیعی بود از سراسر مملکت گرد آورد. ملاهای شیعی که نسبت به حنفی ها کاملاً در اقلیت قرار گرفته بودند و در احتجاجی که رخ داد به زودی از اعتقاد خود دست کشیدند. سرانجام ملای فقیر و بی نام و نشانی که تعصب دینی داشت به درون آن مجلس آمد ولی بر خلاف رسم رایج مملکت کفش های خود را به جای این که بیرون اطاق بگذارد در دست گرفته با خود به درون آورده بود. حنفی ها می خواستند او را از این جهت مضروب کنند و از شاه خواستند که این ملا را

از جمع آنها بیرون کند و گفتند «مگر اعلیحضرت نمی بینند که او مرد دیوانه ای است؟» در اینجا شاه از او پرسید که به چه جهت وی رفتاری چنین غیرعادی دارد. ملا در جواب گفت: «اعلیحضرت تا من بدان دلیل چنین کردم که حضرت رسول به ما هشدار داده است که از حنفی های دزد بر حذر باشیم.» حنفی ها ریشخند کنان گفتند در آن موقع حنفی ها کجا بودند زیرا ظهور این فرقه تازه پنجاه سال پس از مرگ پیغمبر بوده است. ملا فریاد برآورد «بسیار خوب، زیرا در زمان حیات پیغمبر هنوز دین و آئین ما پاک و نیالوده بود و به همین دلیل است که من شیعی هستم. اما شما در آن هنگام کجا بودید؟» چون مخالفان وی خود را با استدلال خود محکوم کرده بودند شاه اسماعیل از آنان خواست که از آن پس به مذهب اجداد وی بگردند و علناً این مطلب را اعلام کنند. (روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ۱۳۶۷، ص ۱۷۵).

ب. روحانیون و بقاع متبرکه

صدر که مهمترین مرجع برای تفسیر فقه شیعی است در رأس روحانیون ایران قرار دارد. وی نزد ایرانیان همان مقام را دارد که مفتی اعظم نزد ترکها اما گذشته از این، وی دارای مقام عالی دولتی نیز هست چنانکه اختیارات دینی و دنیوی را در شخص خود یکجا جمع کرده است. مردم کوچه و خیابان به وی نواب می گویند و این چیزی است تقریباً به معنی نایب شاه. نایب واقعی شاه یعنی وزیر اعظم نیز به این لقب اعتراض ندارد؛ صدر، عالی ترین مقام صلاحیتداری است که به اعتقاد مردم، تمام دعوی حقوقی مطروحه در حضورش را خالی از هیچ اشتباهی طبق موازین عدل فیصله می دهد؛ اعتراض به حکم او نزد محکمه ی دیگر و تجدید نظر خواستن امکان ندارد. قسمت عمده فعالیت اداری وی وقف آنست که عواید حاصل از موقوفات دینی را به مصرف صحیح خود برساند. وی شخصاً بر حسب تشخیص خود، روحانیون عالی مقام شیعه را به کار منصوب می دارد و یا دستور می دهد که روحانیون برجسته محلی، آنها را منصوب کنند. شاه مقام پردرآمد صدرات را که مورد احترام همه روحانیون است فقط به کسی تفویض می کند که، چه سببی و چه نسبی، با وی خویشاوندی داشته باشد. مستوفی موقوفات و متصدی موقوفات دو مقام دینی هستند که زیر دست صدر قرار دارند.

پس از صدر، دو مقام مهم دینی دیگر هست که متصدیان آن از طرف صدر و البته فقط با تصویب شاه به کار منصوب می شوند. این دو مقام عبارتند از شیخ الاسلام ها و قاضی ها (حاکم شرع). شیخ الاسلام در مورد مسائل دینی و همچنین دعاوی حقوق مدنی بر مبنای فقه حکم می دهد. قاضی یا شرع حاکم درست است که از نظر درجه بعد از شیخ الاسلام قرار دارد اما از نظر وظایف و تکالیف اداری در ردیف اوست؛ حکم این هر دو که قابل تجدید نظر نیست به نحوی یکسان الزام آور است. دعاوی و اموری که در محکمه ایشان حل و فصل می شود بیشتر مربوط است به عقود، خرید،

فروش، عقد ازدواج، و طلاق. آنها در رسیدگی به این امور در عین حال هم قاضی هستند هم محضردار؛ همین مطلب در مورد صدر هم صادق است. هنگامی که قاضی حرف طرفین دعوا را گوش کرد، و شهادت شهود را شنید و اوضاع و احوال را از نزدیک بررسی کرد، در اسرع وقت رأی خود را می دهد بدون اینکه مرد پرگوئی حق دخالت و فضولی داشته باشد یا وکیل دعاوی بتواند جریان عدالت را متوقف سازد. (سفرنامه کمپفر، صص ۱۳۹-۱۲۱).

رسیدگی به جنایت هائی از قبیل جرح و قتل و همچنین سرقت و غارت در صلاحیت قاضی‌های جزائی یعنی دیوان بیگی یا داروغه هاست. از میان قضات آنکس از دیگران اعتبار و حیثیت بیشتر دارد و طرفین دعوا بیشتر دلشان می خواهد با او سرو کار داشته باشند که بیشتر از سایرین مورد علاقه و محبت شاه باشد. از آنجا که حیثیت افراد فقط با این مقیاس سنجیده می شود یساول باشی در مجالس درباری می تواند به خود اجازه بدهد که از صدرها یا سایر قضات به آن کس جای بهتری بدهد که می داند بیشتر طرف توجه شخص شاه قرار دارد.

تمام صاحبان مقامات عالی دینی که از آنها ذکر شد از نظر حیثیت و احترام در درجه ای بعد از کسی قرار دارند که عالم به کتاب است و مجتهد لقب دارد.^۱ این لقب حاکی از حد اعلای روحانیت و پیشوائی بی چون و چند بر مؤمنین است. نه عنایت خاص شاه و نه همراهی و همدلی روحانیون یا بزرگان هیچ یک در رسیدن به این مقام مؤثر نیست. تنها کسی که بر مبنای طرز زندگی زاهدانه و دانش و بینش متفوق خود در طول زمان و متدرجاً طرف توجه خاص همه مردم قرار گرفته باشد می تواند به این مقام بلند نایل گردد. مردم چنین می پندارند که حدث ذهن مجتهد به نحوی عاری از سهو و خطا می تواند به تمام تشویش ها و ناراحتی‌های وجدانی خاتمه بدهد، در مسائل مشکوک و همچنین تفسیر درست قرآن و روایات نبوی و ائمه اثنی عشری، او مرجعی قطعی است. شگفت آنکه متألّهین و عالمین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتهد با مردم ساده دل نزدیک اند و می پندارند که طبق آئین خداوند پیشوائی روحانی مردم و قیادت مسلمین بعهدۀ مجتهد گذاشته شده است. در حالی که فرمانروا تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد. بر حسب آنچه گفته شد مجتهد نسبت به جنگ و صلح نیز تصمیم می گیرد، بدون صلاحدید وی هیچ کار مهمی که در زمینه حکومت بر مومنین باشد صورت نمی پذیرد.

برای توجیه این مطلب که از نظر شاه، شاق و ناگوار است چنین استدلال می کنند: هر گاه لازم باشد که مسلمانان طبق مشیت الهی هدایت شوند پس ناگزیر خدا باید اراده اش را به یکی از مردم فانی اعلام دارد، ولی کیست که برای این کار شایستگی دارد؟ آیا این شخص یکی از رؤسای دنیوی است که به خاک و تن بستگی دارد؟ چنین قالبی نمی تواند جای مناسبی برای عنایت مخصوص

۱- در مورد نظریه «نیابت عامه» و «مجتهدان» در دورۀ صفوی ر. ک: همان کتاب، صص ۱۲۸-۱۲۵.

ذات باری باشد! مشیت خدایی فقط بر کسی تجلی می کند که عمری را در معنویت گذرانده و با چشم پوشیدن از همه لذات دنیوی دل را مهبط انوار الهی کرده باشد، کسی که زندگی دردناک خود را در این دنیا چون زندانی تلقی کند و در طریق سلامت و نجات ابدی سایر باشد. به این دلیل مشیت الهی فقط بر ائمه اطهار یعنی بر اعقاب پیغمبر اکرم آشکار می شود و امروز چون آنان نیستند فقط بر جانشینشان که مجتهد باشد الهام می شود. اما شاه که خداوند زمام رعایا و اداره امور کشورش را به دست او سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد.

این که کسی نزد قاطبه مردم تا این درجه به تقدس و پاکی شهرت یابد تا بتواند به این مقام روحانی شامخ دست یابد کاری است سخت مشکل . تنها راهی که به این مقصد منتهی می شود اتفاق نظر و هم آهنگی بدون خدشه مردم شیعی مذهب است و بس. هرگاه کسی مجاهدات کسانی را که می خواهند به شهرت و اعتبار اجتهاد برسند زیر نظر بگیرد بزودی در می یابد که آنها از قواعد و اصول زیر پیروی می کنند.

از نظر حرکات و اطوار ظاهری آنها می کوشند که حتی المقدور به خود جنبه تقدس و رنج بدهند و به همین دلیل در کار معاش حداکثر قناعت و امساک را به خود تحمیل می کنند. از پذیرفتن افتخارات دنیوی ابا دارند، از ملامت کردن و خرده گیری روی گردانند و فقط هنگامی زبان به سخن می گشایند که صحبت از فلاح و نجات ابدی در میان باشد . آنها در اثر تدریس که ضمن آن بلاغت را با نیکدلی و مهربانی توأم می کنند برای خود شاگردان متعددی فراهم می آورند و آنها را در منزل خود با مهربانی و حوصله ای مداوم و یکسان تعلیم می دهند. اینها بین مستمعین مستعد و بی استعداد خود فرقی نمی گذارند، به همه با یک چشم می نگرند و در ضمن تعلیم، ملال، و در حین تصحیح، آثاری از کبر و غرور از خود نشان نمی دهند، از پرگوئی و سخنان تفریح آمیز پرهیز دارند؛ فقط هنگامی دهان می گشایند که کلمات حکمت آمیز بگویند و دیگران را ارشاد کنند. جامه ای سفید رنگ بر تن دارند که از موی بز و شتر بافته شده است. عمامه ای که آنهم سفید است بر سر می گذارند و این عمامه حالت رنگ پریده و نحیف چهره آنان را تشدید می کند. اینان هنگام سواری به آهستگی تمام، در حالی که چشم بر زمین دوخته اند و غرق در تفکر و تأمل اند و خدمه معدودی همراه آنانست حرکت می کنند. یکی از خدمه لگام استری را که مجتهد بر آن نشسته است در دست دارد و دیگری که کتابهای او را حمل می کند از عقب می آید. به کرات مجتهدین به مساجد بزرگ می روند، آنها در آنجا نماز و دعای خود را با تأنی بسیار و حالت خلسه به جای می آورند به طوری که نماز و دعای آنان به نحو بارزی با نماز و دعای دیگران تفاوت پیدا می کند. هنگامی که از نماز فارغ شدند به گوشه مسجد می روند و برای مدت یکنینی که سراپا گوش هستند ساعت های متمادی اصول عقاید شیعه و مسائل مشکل شرعی را تشریح و تدریس می کنند. بدین

ترتیب آنها اندک اندک به شهرت می رسند ، مورد توجه مردم قرار می گیرند و سرانجام مقام اجتهاد ایشان از طرف عموم پذیرفته می شود.

اما نباید پنداشت که در این کار به کمک حيله و رشوه به جایی می توان رسید. مرد حيله گری که بخواهد در این زمینه به جایی برسد باید از تیزهوشی خارق العاده و علم و کمال بی نظیری برخوردار باشد. مردم عامی و عادی می گویند هر کس که بخواهد به این افتخار برسد باید بر هفتاد علم مسلط باشد. حال هرگاه این سخن مبالغه ای ابلهانه باشد حقیقت این است که ظاهر تقدس مآب مجتهد و همچنین فضل و کمال واقعی و غیرقابل قیاس وی در نزد شاه، سخت گرامی و معتبر است. در نتیجه وی به میهمانی های شاه دعوت می شود و در همان ردیف شاه می نشیند و فقط چند قدم با او فاصله دارد. اما درباره احترامی که شاه صفوی به مجتهد می گذارد این را می توان گفت که قسمت زیادی از آن متصنع است و در این کار هم شاه پروای مردم را می کند. زیرا پیروی مردم از مجتهد تا بدان پایه است که شاه صلاح خود نمی داند به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند و یا در کار مملکتداری به کاری دست بزند که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند.

کمپفر، در مورد پیشنمازها بعنوان یک گروه روحانی اطلاعاتی در اختیار ما قرار می دهد: نه تنها مساجد مهم دارای پیشنماز هستند بلکه بسیاری از مساجد کوچکتر نیز پیشنماز دارند. وی باید در کار خواندن نماز سرمشق مردم عادی باشد، به خصوص در روزهای جمعه که مردم برای نماز جماعت گرد هم می آیند. پیشنماز، تمام اعمال مقرر را بدون سهو و خطا انجام می دهد و مؤمنین نیز که به صف در عقب او ایستاده اند وظیفه دارند کلمات و حرکات پیشنماز را تکرار کنند. کسانی که در مسجد معینی نماز می گزارند مرد شایسته ای را برای پیشنماز خود برمی گزینند و این مقام نه با انتخابات تحمیل می شود نه یکی از مراجع روحانی باید آن را تصویب کند و نه از شخص پیشنماز امتحانی به عمل می آید بلکه فقط کسی به این سمت می رسد که اندک اندک توجه و علاقه عمومی را به خود جلب کرده باشد، چنانکه نصب وی به پیشنمازی مورد قبول همگان قرار گیرد. هرگاه چنین پیش بیاید که پیشنماز غایب باشد با تقاضا و خواهشهای بسیار، کسی از نمازگزاران آن مسجد را که از سایرین مرتب تر و جدی تر است دعوت می کنند که نماینده شخص غایب بشود و هرگاه سرانجام پیشنماز جهان را بدورد گفت جانشین وی گردد. اغلب برای این کار یک نفر سید میر یعنی کسی که نسبتش هم از طرف پدر و هم از طرف مادر به پیغمبر برسد یا یک شریف یعنی کسی را که نسبتش از یک طرف به پیغمبر برسد بری این کار انتخاب می کنند. طبقات بالا این هر دو عنوان سید میر یا شریف را با تحقیر تلقی می کنند اما اینها مورد احترام بسیار طبقات وسیع مردم هستند. پیغمبر برای این که اعقاب خود را از فلاکت و خفت برهاند پیروان خود را به پرداخت زکوه ملزم کرد یعنی این که آنها می بایست یک دهم از ثروت خود را به

سادات بپردازند.^۱ این تکلیف شاق، امروز تا بدانجا رعایت می شود که بزرگان و اعیان عادت کرده اند یک نفر از سادات را در منزل خود نگاهداری کنند؛ آنها با این کار خود تمام عطوفت و ایثاری را که باید در حق جمیع اخلاف پیغمبر روا دارند به یک تن واحد اختصاص می دهند و می پندارند که از این رهگذر روح قانون را اعمال کرده اند و وجدان خود را به قدر کافی آرامش بخشیده اند. پیشنماز اعظم، پیشنماز شاه است در مسجد جمعه پایتخت، مسجدی که شخص شاه نماز خود را در آنجا می گزارد. این سمت را معمولاً به مجتهد واگذار می کنند. گروه دیگر روحانیون، متولیان هستند. آنها بقاع متبرکه کشور را سرپرستی و عواید آن مراکز را ضبط و ربط می کنند. مراد از بقاع متبرکه، هم مساجد است و هم مقابری که امامزادگان، شیوخ، مقدسین صاحب کرامت، علمای مشهور یا پادشاهان در آن دفن شده اند. مشهورترین بقاع عبارتند از بقاع مشهد، قم، کاشان، و اردبیل. از آنجا که شاه فعلی موقوفات خود و اجدادش را شخصاً اداره می کند پس وی در عین حال سمت تولیت عظمی را نیز دارد.

سه گروه دیگر، که با دربار کاری ندارند، اما از زمره روحانیون هستند عبارتند از: مؤذن؛ حافظین؛ جاروب کش ها. مؤذنین صبحها، ظهرها و هنگام مغرب از برج بلندی (مناره) حتی المقدور به صدای بلند بانگ بر می دارند - تنها و یا با مساعدت دستیارها- و مومنین را به نماز می خوانند. اما اصفهانیان حسود فقط اجازه می دهند که مؤذنین تا بام مسجد بالا روند و استدلالشان این است که در غیر این صورت ممکن است چشم آنها به زنان و عورت همسایگان بیفتد. حافظ به روحانیی گفته می شود که در مقابر برای مردگان و شادی روح آنها قرآن می خواند. مزد حفاظ از محل میراث ثروتمندانی تأمین می شود که یا در زمان حیات خود و یا به عنوان آخرین وصیت چنین مقرر داشته اند. کار قرائت قرآن در مقابر کمتر به عهده یک نفر واگذار می شود. اغلب چندین نفراند که هر چند ساعت به نوبت قرآن تلاوت می کنند.

جاروب کش به کسی اطلاق می شود که در یکی از اماکن مقدسه بزرگ یا در مسجد جمعه باید زمین را برود، یک چنین اشتغالی شاید به نظر ما کاری بی مقدار بیاید؛ اما از نظر ایرانیان جاروب کشی مسجد دارای مقام و منزلتی است که مزد خوب دارد و غیر از ملایان به سهولت کسی نمی تواند معارض آن بشود. ضمناً این را هم بگوئیم که لفظ ملا هم به معلم، هم به روحانی یا مرد متأله گفته می شود و هم به هر آدم فاضل با سواد از درجه عالی تا به حد یک محرر عادی اطلاق می گردد و به همین دلیل دارای حدود معنی وسیع است. به همین جهت هم به صاحبان مشاغل روحانی که فوقاً از آنها بحث کردیم ملای بزرگ نیز می گویند.

ج. مساجد

۱. کمپفر اشتهاً زکوه را به جای خمس گرفته است. خمس است که مقداری از آن به سادات می رسد.

مساجد ایران که از آجر بنا شده اند بر حسب تمول واقفین از نظر عظمت و زیبایی در درجات مختلف قرار دارند. (کمپفر، صص ۱۳۲ - ۱۳۰). در دیوار داخلی مسجد که به طرف مکه است همواره محراب تعبیه شده است. در مسجد جمعه، گذشته از این منبری به چشم می خورد که از فراز آن در محرم که ماه عزاداری شیعیان است شرح واقعه جانشوز کربلا یعنی ماجرائی را که بر پسران علی امام اول رفت به سمع شنوندگان می رسانند. در سایر مساجد گاه تخت روان، عماری، علم و اشیاء دیگری از این قبیل دیده می شود. این چیزها را برای تشییع جنازه ها یا ترتیب دادن دسته های مذهبی به کار می برند. اضافه بر آنچه گفته شد در مورد مساجد بزرگ می توان یادآور شد که در روزهای معینی و بیشتر جمعه ها، مراسم دعا برای سلامتی شاه بر پا می گردد. پادشاهان مسلمان از این حق منحصر به فرد که در مشرق زمین خاص کسانی است که قدرت واقعی حکومت را به دست دارند برخوردارند. دعای دیگر شبیه آنچه گفته شد وجود دارد که به آن ذکر می گویند. یساولان یا صوفیان شاه در روزهای جمعه که روز تعطیل مسلمانان است ذکر می گویند. برای این کار شبستان مخصوصی را که مجاور کاخ سلطنتی عالی قاپو قرار دارد و بست هم هست مورد استفاده قرار می دهند.

د. تکریم امام

مقابر یا بقاع متبرکه که از نظر تقدس و طرز ساختمان با مساجد به چشم و همچشمی برخاسته اند. حالت احترام و تعظیم ایرانیان برای چنین مقبره هایی حیرت آور است. به خصوص آن بناهایی که پیکر اعقاب دوازده امام را در آنها دفن کرده اند و در نتیجه امام زاده نامیده می شوند مورد توجه خاص قرار دارند. ائمه شیعی دارای زندگی پاک و مقدس بی نظیری بوده اند و معجزات و کراماتی از آنها سرزده است و به همین دلیل امروز مورد تحسین و قبله حاجات مردم هستند. پس از حضرت علی و امام جعفر، چنین پیداست که آنها برای حضرت رضا بیش از دیگران تقدیس قایل هستند، به خصوص می پندارند که نابینایان می توانند با توسل به او روشنی دیدگان خود را باز یابند. خیلی شده است که برای تقویت اعتقاد زائران خدام کسی را وادار کرده اند که خود را به نابینایی بزند. هنگامی که این مرد در اثر توسل به امام رضا ظاهراً بینایی خود را بازیافت خدام گروهی از تحسین کنندگان را فراهم می آورند که این شفا یافته را به نشان اجلال و اکرام شفا دهنده مقدس با طبل و نقاره در کوچه های مشهد مشایعت کنند. در حین حرکت چنین دسته ای هر زائری برای حفظ خاطره این معجز بزرگ قطعه ای از لباس این کلاهبردار مقدس را می کند و با خود می برد. هنگامی که این نمایش به پایان رسید بازیگر اصلی از متولیان لباس نوع می گیرد و در حالی که هدایای بسیاری به چنگ آورده پی کار خود می رود. از این نمایشها آنقدر زیاد ترتیب می دهند که اهالی محل به جای آنکه به «معجزه» احترام بگذارند از دیدن این نمایش ها به خنده می افتند. برجسته ترین، بزرگترین و زیباترین مقابر متبرک ایران بدون تردید اینها هستند: اول، حرم امام

هشتم حضرت رضا (ع) در مشهد؛ دوم، حرم خواهرش حضرت معصومه (س) در قم، و در مرحله سوم بقعه شیخ صفی در اردبیل.

۵. درویشی

تکیه، گوشه ای یا کلبه ای است در زیر آسمان و یا نوعی استراحتگاه در محلی دنج که تنها یا در مصاحبت دیگران برای رفع خستگی به آنجا می روند تا وقت را با کشیدن چپق و قلیان و نوشیدن بگذرانند. از این تکیه ها در معابر و میدانهای عمومی دیده می شود. مخارج ساختن این تکیه ها اندک است و بیشتر به خاطر درویش هایی که گدایی می کنند و شهرها و بیابانها را در می نوردند بر پا می شود. سایر متکدیان بر طبق دین محمد مورد حمایت و مساعدت قرار نمی گیرند. زیرا به گفته وی آنها کارشان به رحمت خدا محول است و خدا به سهولت می تواند فقر و فاقه آنها را به اراده خود تبدیل به ثروت نماید. اما آنها که خود را درویش می نامند چنین وانمود می کنند که گویا به اختیار و از فرط فروتنی فقر را برگزیده اند. اما من به جرأت می توانم بگویم که غالب این درویش های متکدی در واقع آدمهای بیکار و بیعاری هستند که یا از فرط تنبلی یا در اثر عدم کارایی به درویشی گرویده اند.

درویشها به طریقه های مختلف تقسیم شده اند و اختلاف واقعی آنها هم بیشتر در طرز لباس پوشیدن آنهاست. من در اینجا فقط اسامی آنها را ذکر می کنم: بکتاشی ها همان لباس رایج مملکت را در بر می کنند و فقط اضافه بر آن عمامه ای از چلوار با دوازده ترک بر آن که مظهري است از دوازده امام بر سر می گذارند. به کمر کشکول گدایی را آویخته اند؛ غیر از این دیگر آلات و ادواتی با خود ندارند. لباس مولوی با لباس رایج عامه این فرق را دارد که عمامه آنها دارای چهار پیچ است از بالا به پائین. آنها هم نیز به کمر خود کشکول گدایی را که از چوب سبک یا پوست کدو ساخته شده آویخته اند. (کمپفر، ص ۱۳۹-۱۳۷).

حیدری ها عمامه ای دارند پنج ترک که از پارچه ای کهنه ساخته شده است. پشت خود را با پوست گوسفند دباغی نشده می پوشانند؛ در دستی چوبدست و در دست دیگر بوقی دارند. اینها دشمنی صلبی و بطنی با نعمت الهی ها دارند. نعمت الهی ها لباسشان کمتر عجیب و غریب است و نام نعمت الله را بر خورد گذارده اند که گور او نزدیک کرمان سخت مورد احترام زائران است. اینجا مجال آن نیست که دلایل خصومت این دو فرقه درویشی را که حکم مثل سائر پیدا کرده است در اینجا تشریح کنیم؛ من فقط در اینجا به ذکر این اکتفا می کنم که در این مورد هر کس در ایران به طرفداری یکی از دو فرقه قیام می کند به طوری که سکنه تمام شهرهای ایران به دو گروه مختلف یعنی طرفداران حیدری ها و نعمتی ها تقسیم شده است. در نتیجه هر سال بین جوانان و مردم عادی از هر دو فرقه مسابقاتی انجام می گیرد. پس از شرط بندیهایی که درباره نتیجه مسابقات انجام می گیرد، سرانجام کار به مشت زدن، چماق کشیدن و سنگ پرتاب کردن می

انجامد و شوخی تبدیل به جدی می شود تا به جایی که فقط دخالت مسلحانه داروغه شهر ممکن است بتواند مانع از خونریزی و نزاعی علنی گردد. سخت ترین برخوردها در روز قتل امام حسین در ماه محرم است؛ مردم که از یادآوری سرگذشت فاجعه آمیز آل علی خونشان به جوش آمده به جان هم می افتند و متقابلاً با قمه از سر یکدیگر خون جاری می کنند. شاه سلیمان صفوی از طرفداران حیدری هاست.

چتلی ها، سر و پای برهنه راه می روند؛ سینه و ران را با پوست می پوشند. مداری ها نیز سر برهنه هستند و موی خود را کوتاه نمی کنند؛ موی این ها بدون هیچ نظم و ترتیبی تا شانه آویخته است. لباس اینها بیشتر عبارت است از چیزی مانند لنگ که در حمام به خود می بندند. قادری ها کاملاً خود را در جامه سبزی پیچیده اند. درحالی که مصلی ها نوعی جبه عربی از پشم خشن که صوف نام دارد بر تن می کنند. اینها همواره در کار نماز و دعا هستند و این امر نیز از نام آن مستفاد می شود. سالک ها، گدایانی هستند که در یک جای معین مقیم هستند؛ مختاری ها نیز دوره گردی نمی کنند و خود نیز صدقه گرد نمی آورند. آنها برای کار تکدی کسانی را در اختیار دارند به نام ابدال. ابدال صدقه های گردآوری شده را به آنها می دهند. (ابدال به درویش هایی می گویند که فقط برای دیگران تکدی می کنند اما خودشان از محل عواید موقوفات گذاران می کنند. ابدال را می شود از «پوست وقف» که آنها را از سینه تا زانو می پوشاند شناخت). مختاری ها خود بر خلاف ابدال یک پوست کامل که به آن پوست نظیمی می گویند و همه اعضای آن یعنی گوش، دم و پای حیوان هنوز به آن دیده می شود بر تن می کنند.

مفردها، همان طور که از اسمشان پیداست برای خود تکدی می کنند. آنها شانه های خود را با پوستی می پوشند که پنجه ها و جمجمه آن را جدا کرده اند ولی گلو هنوز بر آن آویخته است. قزاق ها، از جمله درویشان اند که در بازارها و میدان های عمومی با اطوارهایی گویا و زنده از معجزات مقدسین خود داستانهایی می گویند و پس از پایان نمایش خود از شنوندگان پول می خواهند. اینها با تبر زین، نیزه و چویدست تک و تنها یا دو به دو در مملکت می گردند.

هر کدام از طریقت ها طبق قاعده دارای سه رهبر است که عبارت باشند از دست نقیب، نقیب و پیر. هر گاه کسی تقاضایی داشته باشد و یا بخواهد داخل طریقت شود بدو به دست نقیب رجوع می کند. هنگامی که این شخص به تقاضای او گوش داد وی را نزد نقیب می برد و آنوقت نقیب او را پیش پیر هدایت می کند.

نفرت از مسیحیان

مذهب ایرانیان با مسیحیان کمتر بر سر مهر است تا مذهب ترکها؛ معهذا شیعیان نیز مانند اهل تسنن قبول دارند که حضرت مسیح پس از محمد بزرگترین پیغمبر است. مسلمانان اعتقاد دارند که خدا، محمد را با قدرت کلام و بلاغت و مسیح را با قدرت شفا بخشیدن مدد داده است. زیرا وی از پاک ترین و پرهیزگارترین دوشیزه زاده شده است. (کمپفر، ۱۳۹-۱۳۷). در قرآن نیز از حضرت

عیسی به عنوان فرستاده خدا یاد شده است: سوره چهارم نساء، آیه ۱۶۹ و سوره دوم بقره، آیه ۸۱. مسیحیانی که به آئین زندگی کنند و به خدا و معاد ایمان داشته باشند از هیچ نباید بترسند: سوره دوم آیه ۵۹. از آن گذشته قرآن ازدواج بین مردان مسلمان را با زنان مسیحی مجاز می‌شمرد. در سوره پنجم مائده، آیه هفتم همسفره شدن با صاحبان کتاب بلامانع شناخته شده اما با وجود این آنها هیچ این آیه را به دیده نمی‌گیرند بلکه از هم طعام شدن با مسیحیان از هر فرقه و شعبه باشند پرهیز می‌کنند. هر گاه با لباس مسیحیان تماس پیدا کنند دست‌های خود را می‌شویند، درست مانند زمانی که می‌خواهند کثافت را از خود بردارند. طبق قوانین دینی آنها، این ده چیز نجس بشمار می‌رود: بول، غایظ، منی، خون، مردار، شراب، الکل^۱، خوک، سگ و کافر. آنها مدعی هستند که تمام این نجاسات در وجود یک کافر مسیحی که از هیچ ناپاکی پرهیز ندارند جمع است. ایرانیان بر خلاف ترکها که از بحث و مجادله در باب مسائل مذهبی منع شده‌اند سخت به بحث و احتجاج با مسیحیان شوق دارند. در چنین مباحثاتی قبل از همه، آنها ایراد خود را متوجه تجسد پسر خدا می‌کنند و - مانند بقیه مسلمین - این را که حضرت عیسی پسر خداست رد می‌کنند. [کمپفر، در این مورد خاطره‌ای را که از یکی از جلسات بزرگان و اعیان ایران در دربار دارد بیان می‌کند]. (کمپفر، ص ۱۷۴).

از طرف دیگر، از نظر ایرانیها، هیچ چیز بدتر و شرم‌آورتر از رفتار بعضی از ارامنه مسیحی (که در سراسر مملکت پراکنده‌اند) نیست که مذهب شیعه را پذیرفته‌اند و طبق قانون رایج مملکت ارت پدیری خود را می‌طلبند (بر خلاف ترکیه که باید از آن صرف نظر کنند) و از این بالاتر مدعی هستند که کلیه دارائی خاندان آنها تا درجه هفتاد و دوم به آنها تعلق می‌گیرد. در این مورد دعوی پایان ناپذیری در محاکم در جریان است که هیچ وقت به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا مطابق با قانون شاکی باید درجه قرابت خود را با ارائه پنجاه نفر شاهدهی که هرگز دروغ نگفته باشند و یا حداقل هیچگاه دروغگویی آنها به ثبوت نرسیده باشد ثابت کنند. چنین شرطی هم طبیعی است که در این مملکت بسیار کم حاصل شدنی است. در نتیجه، شاکی تقریباً همواره از محکمه رانده می‌شود. از اینها گذشته، قاضی نیز (که با گرفتن رشوه طرفدار متشکی است) به راحتی به چنین غارتگری شرم‌آوری رأی نمی‌دهد. پس جای شگفت نمی‌تواند باشد که کسانی که از مسیحیت روی گردانده‌اند اغلب خائب و خاسر از محکمه رانده می‌شوند و به ریشخند خویشان دچار می‌آیند. ارمینی‌های ثروتمندتر عادت کرده‌اند که با حيله‌ای از چنگ قانون بگریزند و ورثه خود را از شر چنین حوادثی حفظ کنند. آنها ظاهراً دارو ندار خود را در قبال چند شاهی به یک نفر مسلمان ایرانی می‌فروشند ولی قبلاً آنها قرار و مدار خود را دقیقاً گذاشته‌اند، در این مورد آنها از دفتردار

۱. یکی از نجاسات ده گانه عرق بدن حیوان نجاست خوار است که مؤلف الکل را مکرراً به جای آن قلمداد کرده است.

یک نفر قاضی نیز که به تمام حقه بازیه‌های آنها وارد است کمک می‌گیرند. پس از این امر بلافاصله مالک موقته تمام اموال منقول و غیر منقول خود را به پسران (یعنی وارث) ارمی می‌فروشد. این فروش جدید یک فرد مسلمان را نیز قاضی به صورت مکرر در دفتر خود ثبت و تأیید می‌کند. حال چون نسبت به اموالی که توسط یک نفر مسلمان خریداری شده باشد از طرف فرد ثالث هیچ اعتراضی جایز نیست، پس بعد از مرگ پدر هرگاه یک نفر شاکی در اثر عدم اطلاع به معاملاتی که قبلاً انجام گرفته دعوائی می‌کند به علت وجود این اسناد و مدارک همچون سگ گرسنه ای که رانده می‌شود از پیشگاه محکمه طرد می‌گردد.

زیارت

شیعیان معمولاً به سه زیارت می‌روند: زیارت مکه؛ زیارت کربلا؛ زیارت مشهد. محرک دو زیارت از این سه زیارت، اعتقاد شخصی آنها به توسل به ائمه اطهار است و سومین زیارت به صراحت از طرف دین مقرر گردیده است: یعنی زیارت مکه. (کمپفر، صص ۱۷۸-۱۷۶).

زیارت امام هشتم، امام رضا، رایج‌ترین زیارت در ایران است. زیرا قبر امام رضا در شهر مشهد واقع در خراسان (مشرق زمین) است. اسم این امام دائم ورد زبان بیماران است و آنان گمان دارند که با توسل به او شفا خواهند یافت. از آن هنگام که شاه عباس اول مدفن امام رضا را از چنگ ازبکان تاتار خارج کرد این مزار در اثر وقوع معجزات مکرر حیرت‌انگیز، سخت مشهور شده است. بیشتر این شهرت در اثر این است که تعدادی از نابینایان شهرت داده‌اند بر اثر زیارت و توسل به امام رضا، بار دیگر نور چشمان خود را بازیافته‌اند. مقداری از تعداد کثیر زائران مشهد، طالب شفا یافتن هستند و تعداد دیگری می‌خواهند مراتب ستایش و فرودستی خود را به امام ابراز دارند. راه افتادن شفا یافتگان در صحن و در معابر رایج است. اغلب چهار یا پنج معجزه فقط در یک ماه اتفاق می‌افتد. گویا اولین کسی که کار معجزه را رایج کرد شاه عباس کبیر بود. وی برای این که پول رعایای خود را که تا به حال در زیارت کربلا خرج می‌کردند در مملکت نگاهدارد، کوشید تا بر شهرت مزار امام رضا که در خود مملکت قرار دارد بیفزاید و این امر نیز با وجود زود باوری رعایا سخت آسان بود. بزرگان و رجال مملکت همه پیش‌بینی‌ها را می‌کنند که پس از مرگ، کالبد آنها را در جوار قبر امام رضا دفن کنند.

۶. نهاد آموزش و پرورش

الف. حوزه‌های علمیه

کمپفر در بحث مدرسه‌های دینی، از علل ساخت آنان، شیوه و نوع تدریس، زندگی طلاب، و طرز ساختمان مدارس اطلاعات خوبی ارائه می‌دهد: در جوار مساجد اغلب مدرسه‌های دینی وجود دارد. (کمپفر، صص ۱۴۴-۱۳۹). ارتباط موضوع باعث می‌شود که ما بدین مطلب نیز بپردازیم. زیرا

شناخت درست وضع دربار ایران بدون وقوف به تأسیساتی که قسمت قابل توجهی از عواید دربار صرف آنها می شود یعنی مساجد، گرمابه ها، قنوت، شوارع عام و پلها و بیش از همه مدارس دینی و هم چنین نمایندگان علوم و هنر امکان ندارد. بدین ترتیب شاه به پیروی از نیاکان خود، هم پروای اصلاح مردم و جامعه را دارد و هم می خواهد پس از خود نام نیکی به یادگار بگذارد. بزرگان و اعیان در گرفتن سرمشق از پادشاهان به چشم و هم چشمی با یکدیگر بر می خیزند و وسایل مادی لازم را برای تأسیس و نگهداری انواع ساختمانها و به خصوص موقوفه های دینی در اختیار می گذارند.

بدین دلیل اغلب شهرهای ایران پر است از مدرسه و موقوفه. تنها در اصفهان که پایتخت است و شهری است باشکوه و بزرگ در حدود یک صد موقوفه قابل ملاحظه وجود دارد. از موقوفه های کوچکتر دیگر صحبت نمی کنیم. این دارالعلم های دینی تشکیل می شوند از مدارس و طلاب. از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان، مدارس ایرانی سخت بر مدارس عالییه ما برتری دارند. اما مشکلات مدارس و طرز تعلیم و تعلم این مدارس را با اوضاع و احوال حاکم بر مدارس ما نمی توان قیاس کرد. با مقیاس ما «مدرسه» را می توان با جامعه دانشکده ما قیاس کرد. مدرس تنها کسی است در مدرسه که بر کارها نظارت دارد و درس می دهد؛ به ندرت می شود که فاضل دیگری در کار تدریس با وی مشارکت کند.

ب. درس و بحث

گاهی یک معلم تک و تنها زبان عربی، صرف و نحو و شعر، فلسفه ارسطو، حدیث و گاهی حتی ریاضیات و هیأت نیز تدریس کند. به نوع درس، تقسیم ساعات و تعداد دانشجویان به هیچ وجه توجه نمی شود؛ بلکه در آن واحد به شاگردان معینی انواع و اقسام مواد درسی مختلف عرضه می گردد مثلاً در یک روز هفت رشته علمی یا حتی بیشتر تدریس می شود. پس از آنکه معلم از تدریس علم آثار علویه فارغ شد بدون مکث به عروض و قافیه می پردازد تا بلافاصله پس از آن باز درباره فنون و علوم دیگر از انواع کاملاً مختلف داد سخن بدهد. از آنجا که خطابه ها در جهت معینی نیست و خطیب ضمن آن به این شاخه و آن شاخه می پرد لاجرم چیزی منظم و مضبوط بشمار نمی رود به طوری که شنونده که فراغت کافی برای تحسین و تمجید از کمالات جامع الاطراف استاد خود دارد اصولاً از درس ها چیزی نمی فهمد بدون اینکه در کار درس نظم و تسلسل منطقی رعایت شود مسلماً شاگردان در کار تعلیم قدمی فراتر نخواهند نهاد. اینها قبل از آن که در منطق تبحر پیدا کنند فیزیک می خوانند؛ بدون سابقه ای در حساب به آنها هندسه اقلیدس المجسطی بطلمیوس، هندسه و مثلثات اجسام کروی منلائوس و تئودوزیوس را ارائه می دهند. علاوه بر اینها، از «متجددین» آثار خواجه نصیر الدین طوسی را که بیش از چهار صد سال قبل مقالات فاضلانه ای درباره ریاضیات و هیأت نوشته درس می گویند.

درس به صورت های زیر است. یکی از طلاب، فصلی را به صدائی که قابل شنیدن باشد از یکی از مؤلفین می خواند و مدرس آنگاه ارتجالاً به تفصیل درباره آن بحث می کند. هر گاه درس در رشته معینی تمام شود- معمولاً هر درس بیش از نیم ساعت یا حتی یک ربع به طول نمی کشد- طلاب به احترام مدرس از جای بر می خیزند و بلافاصله به اشاره وی باز بر جای خود می نشینند. حال به موضوعی دیگر پرداخته می شود و سرانجام پس از دو ساعت طلاب مرخص می شوند.

کار تدریس نزد ایرانیان احترام بسیار دارد و کسانی که تعداد بیشتری از طلاب را به گرد خود جمع آورند به سرعت شهرت و حیثیت بیشتری کسب می کنند. بسیاری می کوشند که چنین شهرت و اعتباری به دست آورند و به همین دلیل مخفیانه با پول مقداری از طلاب را می خرند. علم محض و چیزی که به کار زندگی عملی بخورد به هیچ وجه به صورت عمومی آموخته نمی شود و علت آنست که نمی خواهند برای خود رقیب ایجاد کنند. چنین عملی را باید پسر از پدر بیاموزد اما اگر بیگانه ای طالب آن باشد چاره ای ندارد جز آنکه با صرف پول بسیار آن را از دانشمند تحصیل کند. به همین دلیل در مدارس و درالعلم ها فقط ظاهری از علوم آموخته می شود و بس.

نصب مدرس و استاد از طرف شاه با توافق صدر عملی می گردد و این در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد؛ در سایر موارد صدر با توافق شخص واقف، مدرس را تعیین می کند. البته هر گاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد. حقوق مدرس کاملاً مکفی است و سالانه پرداخته می شود. در مدرسی که از طرف شاه وقف شده است حقوق مدرس به یکصد تومان (۱۷۰۰ تالر) بالغ می شود در سایر مدارس این حقوق کمتر و غالباً در حدود پنجاه تومان (۸۵۰ تالر) است؛ ولی باید دانست که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کم و کاست تأدیه می شود. کاش در آلمان نیز به استادان، این فروزندگان چراغ دانش چنین موهبتی ارزانی می شد!

ج. طلاب

طلاب در مدارس زندگی می کنند. غذاها در آنجا به صورت عمومی و دسته جعی صرف نمی شود اما به هر یک از آنها مبلغی خیلی جزئی برای گذران زندگی پرداخته می شود. در مدارس منتسب به شاه این کمک روزانه به یک عباسی یا دو درهم نقره (= ۰/۲ تالر) بالغ می گردد. در سایر مدارس به طلاب روزانه یک محمودی یا یک شاهی می پردازند که عبارت است از نصف یا یک ربع عباسی. هر کس که نتواند زندگی خود را با این اندک بگذراند باید در پی تحصیل درآمد دیگری باشد. این کمک خرج را مدرس از پیش به صورت هفتگی می پردازد؛ او خود کلیه بودجه سالانه مدرسه را از متصدی موقوفات دریافت می کند.

رئیس مدرسه درباره پذیرفتن طلاب به مدرسه تصمیم میگیرد؛ اما وی می تواند در صورتی که از طلبه رفتاری ناشایسته بروز کرده باشد تصمیم خود را لغو کند. طبق برنامه ای که برای مدرسه هست شاگردان باید هر روز دو ساعت درس گوش کنند؛ بقیه اوقات را لازم نیست در مدرسه بمانند و می توانند پی کارهای دیگری بروند. بعضی ها اوقات فراغت را با رونویس کردن کتابها یا با درس

دادن به بچه ها در خانه ها، درآمدی برای خود دست و پا می کنند. بعضی دیگر در قصور اعیان و ثروتمندان زندگی را به طفیل دیگران می گذرانند یا به اصطلاح خودشان «بورئیانی» گدائی می کنند. باز گروهی دیگر هستند که با نشاط تمام دنبال مطالعات خود می روند چه از راه حضور در درس های عمومی سایر مدارس و چه گرفتن درس خصوصی در محضر یک ملای فاضل. اما تعداد آن دسته از طلاب نیز کم نیست که به مدرسه به دیده تنبل خانه‌ای می نگرند که وسایل معشیت آنها را بدون زحمت و مشقت زیاد تا ایام پیری فراهم می آورد اما این تن پروران همواره در معرض خطر اخراج از مدرسه هستند و این به شرطی است که رئیس مدرسه به نیرنگ آنها پی ببرد. این رؤسای مدرسه، از طرف صدر به این سمت انتخاب می شوند تا زندگی و رفتار و کردار محصلین را دقیقاً تحت نظر بگیرند. رؤسا باید به طلاب تنبل یا سبکساز اخطار کنند، افراد ناشایست را از مدرسه بیرون بیندازند و مستمعین کوشا و مستعد را تمجید کنند و با کمک های سالانه پاداش دهند. این کمک ها از محل عواید املاکی است که وقف «چهارده معصوم» شده است. عایدات موقوفات دینی از این قبیل صرف حمایت از طلابی می شود که بر اثر فقر خانواده خود نتوانند قریحه و استعداد خود را پرورش دهند. تقسیم عواید موقوفات هر سال از طرف صدر در حضور شاه یا نماینده وی عملی می گردد. تنها عوایدی که در ناحیه اصفهان برای کمک به طلاب گرد می آید سالانه به یک هزار و چهارصد تومان (۲۳۸۰۰ تالر) تخمین زده می شود. از کسانی که در مدارس مقیم هستند آنها که از دیگران کوشاتر باشند به مناصب عالی دینی می‌رسند، یعنی بعدها قاضی، شیخ الاسلام، پیشنماز می شوند یا حتی به صدارت می‌رسند و این البته مشروط به آنست که مورد لطف و عنایت کسانی باشند که بتوانند آنها را برای رسیدن به این مقامات یاری کنند.

د. طرز ساختمان مدارس

کمپفر در توصیف طرز ساختمان مدارس به مقایسه آن با کاروانسراها می پردازد. (کمپفر، صص ۱۴۴-۱۳۴). تفاوت مدرسه با کاروانسرا اصولاً در اینست که از یک طرف در آن اصطبل تعبیه نشده است و از طرف دیگر در همه جای آن نظافت حکمفرماست. عمارت در اطراف یک صحن چهار گوش وسیع مسقف بنا شده است که با دقت تمام آن را با آجرهای بزرگ فرش کرده‌اند. در دیوار خارجی هیچ روزن و سوراخی تعبیه نشده؛ فقط در جبهه ای که طرف خیابان است دروازه ای هست که با سرپوشیده ای که سقف ضربی دارد مربوط است. هر گاه از صحن حیاط نگاه کنیم هر جبهه عمارت در وسط دارای ایوانی است که عموماً ارتفاع آن به سقف می‌رسد و در طرف حیاط باز است. اطاق هائی که بین چهار ایوان قرار گرفته است و با دیوارهای منظم از یکدیگر جدا شده، حجره ها یا اطاقهای خواب طلاب است. این حجره ها نیز اغلب دارای سقف های قوسی نوک تیز است و فقط اجاقی و دودکشی در آن تعبیه شده است. گاهی بالای مدخل حجره روزنی گذارده اند

که می توان آن را با دریچه کوچکی بست که از آن طریق قدری روشنی به داخل می تابد. تعداد این حجره ها بیست تا سی تاست؛ هر گاه ساختمان مدرسه دو طبقه باشد تعداد این حجره ها را هم باید دو برابر کرد. حجره یا با صحن حیاط هم کف است و یا چند پا از آن بالا تر قرار دارد؛ در این صورت کف هر حجره آنقدر پیش آمده است که از آن به عنوان ایوان یا راهرو می توان استفاده کرد.

اطاقهای مخصوص سکونت مدرس در طرفین در ورودی ساخته شده و وسایل راحت و آسایش در آن فراهم شده است. چه بسا که در این بنا یک کتابخانه عمومی یا مجموعه ای از ابزار نجومی تعبیه کرده اند. پهلوی مدرسه اغلب یک مسجد نیز ساخته اند که با سایر تأسیسات هم آهنگی دارد و یک جبهه صحن را اشغال کرده است. در سایر موارد این مسجد در خارج از حدود مدرسه قرار گرفته است. در این مسجد طلاب در اوقات مقرر نماز می گزارند و به درس عمومی گوش فرا می دهند. اغلب در عقب مدرسه یک باغ میوه یا حتی قهوه خانه یا یک گرمابه عمومی و سایر تأسیساتی از این قبیل برای استفاده ساکنین مدرسه قرار دارد. مؤسس موقوفه هر چه بیشتر پای بند کمال مدرسه خود باشد عمارات و تأسیسات تابع مدرسه بیشتر می شود. زیرا عوایدی هم که از این ممرها حاصل می شود (پول حمام، بهایی که برای اقامت پرداخته می شود، قیمت فروش آب و غیره) به صندوق مدرسه سرازیر می گردد.

۷.۱ اخلاقیات و آداب و رسوم ایرانیان^۱

الف. اخلاقیات

آداب و رسوم رایج در دربار ایران با آنچه نزد ما متداول است تفاوت چندانی ندارد، فقط خصایص قوم ایرانی در آن به خوبی مشهود است. ایرانی روی همرفته متواضع و خوددار و از ترک جماعت که اصل تاتاری آنها در نژادشان نمودار است محتاط تر است.

چیزی که نزد ایرانیان پیش از همه موجب ملامت و نفرت است تمایل به حسادت و عیب جویی کردن است. آنها حسد و خرده گیری خود را در لفافی از چاپلوسی ها و چرب زبانی ها متصنعه و خوش ظاهر می پوشانند و از انظار مستور می دارند. زیرا اینها در هنر انکار و همچنین فریبکاری از ترکان یا هر قوم و ملت دیگری در روی زمین تردست تر و کارآمد ترند. آنها با کینه شدید به مقابله با کسی می پردازند که همچون خودشان به دنبال جاه و مقام باشد، تنها با دادن هدایای سرشار می توان گریبان خود را از چنگ طمع آنها رها ساخت. در انتقامجویی خود حد و حصری نمی شناسند، حتی وقتی که دشمن خوار و خفیف و منکوب شده است باز دست بردار نیستند بلکه کاری می کنند که به کلی نابود و مضمحل شود.

۱- در مورد اخلاقیات و شیوه های فرهنگی ایرانیان ر. ک: همان مأخذ. صص ۱۷۰، ۱۸۴-۱۷۶

ایرانیها عموماً تمایلی غیر انسانی دارند که به هر نحو هست کار خود را از پیش ببرند و در سر راه خود هیچ رادع و مانعی نمی شناسند و همچنین بر خورداری از لذات جسمی و شهوی را پیشنهاد خود قرار داده اند؛ میگساری، شکم پرستی و روابط نامشروع جنسی کاری است که تا سال های پیری از آن دست بردار نیستند. در ایران هر کس به لباس فاخر، اسبهای اصل با زین و برگ و لوازم قیمتی و ملازمان فراوان مرکب از غلامان و خدمه، اهمیت می دهد. هر کس با جد و جهد در تلاش است که پول و مکننت به چنگ بیاورد، توجه و عنایت از طرف دربار مفت به چنگ نمی آید و همه چیز را باید با دادن پیشکش های فراوان خرید و بدست آورد. به هر کس که توقع سودی از او باشد یا مورد مرحمت شاه باشد تملق می گویند و عرض خدمت می کنند و مالی و قدرتی را که این شخص در اثر مرحمت شاه به چنگ آورده است در اثر سعی و کوشش و لیاقت او قلمداد می کنند. اما همینکه بخت از چنین شخصی بگردد دیگر همه به او پشت می کنند. کسی که روزی تملق وی را می گفت و از او هدایای فراوان دریافت می کرد حال ابایی ندارد که ولی نعمت خود را به شرم آورترین وجهی بباد ناسزا بگیرد. این حقایق مرا بر آن داشت که ترکان شکرگزار و حق شناس را بر ایرانیان ترجیح بدهم. باید حرف مرا باور داشت که بر بزرگان و اعیان ایران هیچ اعتماد جایز نیست و وفاداری، حق شناسی و دوستی ترد و آنان حرف مفت محسوب می شود!

ب. اعیاد و عزاهای ایرانیان

درباره اعیاد و عزاداریهای رایج در ایران قبل از هر چیز باید به دیده داشت که ایرانیان همپای پذیرفتن دین اسلام تقویم عربی را نیز با ماههای قمری که با رؤیت هلال ماه تازه آغاز می شود قبول کردند. در این مورد رویهمرفته به چشم خود بیشتر از محاسبات منجمین اطمینان می کنند. اما چون این ماهها گاه از سی روز و گاه از بیست و نه روز تشکیل می شود، به طور متوسط ماههای قمری به ماههای شمسی ما یک روز سبقت می گیرند، به همین دلیل اعیاد و عزاهای مسلمانان زودتر از تقدیم متداول و رایج ما فرا می رسند. عیدی که امسال در زمستان جشن گرفته می شود پس از شانزده سال در تابستان فرا می رسد و پس از گذشت سی و دو سال باز به موعد نخستین می رسد. ده روز اول نخستین ماه یعنی محرم را روزهای عزاداری می شمارند. زیرا در دهم محرم سال ۶۱ هجری (ده اکتبر ۶۸۰ مسیحی) امام حسین، پسر علی به قتل رسید. طرفداران حسین در بین النهرین وی را در جنگ با یزید که خلیفه مستقر در دمشق بود به کمک خواندند و او با ملازمان معدودی رهسپار کوفه شد. یزید از ماجرا آگاه شد و گروه نیرومندی را به مقابله با او فرستاد. در نتیجه، وی محاصره شد و از یاران خود، آب و غذا جدا ماند. حسین که از تشنگی و گرسنگی به جان آمده بود با همراهانش با جسارتی که از یأس و ناامیدی حاصل می شود به سپاه دشمن زد و با همه یارانش به شهادت رسید.

ایرانیان ده روز اول ماه محرم را هر ساله به تجدید خاطره این واقعه جانسوز می گذرانند. قبل از ظهرها به میدانها و معابر عمومی می آیند و با احترام تمام به سحنان ملا که روزانه یکی از فصول ده گانه کتاب «روضه الشهداء» را می خواند گوش فرا می دهند. فصل آخر این کتاب شامل گزارش و شرح شهادت حسین است. غروب همه در دسته های نامنظم به استراحتگاههای کوچک سر چهارراه ها و یا اماکن عمومی می روند و با خود چیز های قابل اشتعال را همراه می برند و آتشی می افروزند تا دور آن برای عزاداری حلقه بزنند. بزودی رقصی آغاز می گردد که در ضمن آن نام حسین را به صدای بلند ذکر می کنند نه با ناله و شکوه بلکه با صدای خشمناک، به تبعیت از آهنگ آواز نوحه خوانان در دایره ای کنار هم جمع می شوند و در عین این که پا بر زمین می کوبند سینه را با مشت می زنند. کسی که با این مراسم آشنا نباشد شاید بپندارد که ساحران را در حال رقص می بیند- آری حرکات و چهره کسانی که در عزاداری شرکت کرده اند حالتی چنین خشن و انتقام جویانه دارد. این نمایش ساعتها به طول می کشد تا این که سرانجام گذشت شب خواب و استراحت را به یاد آنها بیاورد.

این عزاداری ده روزه به عاشورا ختم می شود. در این روز مردم به صورت دسته جمعی تابوت امام مقتول را که چون سرپوش ندارد جسد خون آلود پسر بچه ای که خود را به مردن زده از آن دیده می شود حمل می کنند. پسر بچه در حین حرکت دسته آه می کشد و ناله می کند. در بعضی از شهرها شرکت کنندگان در این تشییع جنازه با تیغی که در دست دارند به سر خود که تازه تراشیده شده زخم می زنند. به عبارت دیگر برش دایره ماندی در پیشانی و دو خراش طولی در مجسمه خود ایجاد می کنند تا این قتل شرم آور را به صورتی محسوس مجسم کرده باشند.

روز بیستم ماه دوم یعنی ماه صفر را وقف تجدید خاطره متصل شدن معجزه آمیز سر حسین(ع) به بدن او کرده اند. زیرا پس از این که سر حضرت به ضرب شمشیر از تن جدا شد، چهل روز تمام دست نخورده و بدون این که طعمه حیوانی وحشی شود در آنجا ماند و پس از آن در اثر معجزی به تن پیوست، به هر حال اعتقاد و باور ایرانیان چنین است. به این مراسم «سرو تن» می گویند.

در بیست و هشتم صفر ایرانیان بر سرنوشت غم انگیز امام حسن، برادر ارشد حسین که به خدعه و حيله دشمنانش با نوشیدن یک جام زهرآلود از سر راه برداشته شد اشک می ریزند. روز آخر صفر (بیست و نهم) آستان حوادث شومی است زیرا حضرت محمد در جایی گفته است که در این روز آسمان هزاران بلا بر مردم نازل می کند. در نتیجه، این عادت نزد ایرانیان رایج شده که کوزه ها و دیزی های کهنه و تیله شکسته ها را از بام ها به میدان ها می افکنند تا بر اثر آن بلا بگردد یا از پیش پا برداشته شود. در روز پانزدهم ماه هشتم (شعبان) به اعتقاد ایرانیان ملایک در آسمان دفاتری را که نام زندگان در آنها ثبت است می گشایند. به همین دلیل چنین روزی را روز برات می نامند.

نهمین ماه یعنی رمضان ماه روزه است. در این ماه در تمام مدت روز چنان مردم پای بند روزه داری هستند که حتی یک قطره آب نیز به کام خود نمی ریزند. کسانی که به خصوص در این مورد تعصب دارند پارچه ای جلو دهان خود می بندند که ذره ای گرد و غبار نیز به دهان آنها راه نیابد و روزه آنها نشکند. طول مدت روزه صبح زود از آخرین لحظه ای است که ستاره ها به چشم می آیند تا وقتی که باز هنگام غروب در آسمان ظاهر شوند. طرز تفکر رایج امروزی که به سخت گیری متمایل است حتی بر طول این مدت هم افزوده؛ بنابراین آغاز روزه از برآمدن اولین فلق است یا وجود چنان تاریکی که در آن نتوان رشته نخ سفیدی را از سیاه فرق داد.

ایرانی ها در نوزدهم، بیست و یکم، و بیست و سوم ماه رمضان به درگاه خدا دعا می کنند و اعتقاد دارند که به خصوص دعایشان در این ایام مستجاب می شود و به همین دلیل است که آنها در این ایام دسته دسته به مساجد روی می آورند و یا در منازل به صورت جدی وقت را به نماز و دعا می گذرانند.

اولین روز ماه دهم (شوال) مخصوص صدقه دادن است. قوانین شرع مقرر می دارد که رئیس هر خانواده ای موظف است مقدار معینی گندم فطریه بدهد؛ البته به جای آن پول نیز می توان داد که مقدار آن به پنج سولیدوس^۱ یا سه مارین گروهه بالغ می شود.

در روز دهم ماه دوازدهم یعنی ذوالحجه در تمام ممالک اسلامی عید قربان برگزار می شود و شتر یا گوسفندی را قربانی می کنند. در هجدهم نهمین ماه به اعتقاد شیعیان هنگامی که محمد و علی با یکدیگر مصافحه می کرده اند در اثر معجزه حیرت انگیزی به یک جسم و روح تبدیل شده اند^۲ و به همین دلیل این جشن با شکوه تمام برگزار می شود. این اتحاد روح و جسم دلیل و مدرک خوبی شده است برای ایرانیها بر ضد ترکها. می گویند این خود نشانه ای قاطع از اراده پیغمبر بر تعیین علی که بیش از دیگران مورد علاقه پیغمبر بود به عنوان جانشین بر حق خود. به این روزه عید خم غدیر می گویند.

سرانجام باید از عید نوروز نام برد که بر مبنای اعتدال ربیعی و تساوی شب و روز قرار دارد. نوروز از اعیاد اسلامی نیست بلکه از آداب و رسوم ایرانیان قدیم به جای مانده است و هنوز هم بزرگترین و درخشانترین جشن ایرانیان بشمار می رود. همه کس در این روز جامه نو می پوشد؛ دوستان و آشنایان به دیدن یکدیگر می روند، میهمانی ها بر پا می شود، نوشخواری می کنند و به تفریح می روند. تازه پس از دو هفته و در بعضی موارد پس از سه هفته جشن ها و میهمانی ها به پایان می رسد. مقدمه نوروز چنین است که در میدان های عمومی با نقاره، شیپور و سنج از نیمه شب تا ظهر

۱. Solidus واحد پول طلای رومی به مقدار ۴/۵۵ گرام طلا.

۲. بنابر عقیده شیعیان عید غدیر غم برای یاد بود نصب امام علی به جانشینی پیامبر برگزار می گردد.

نوازندگی می کنند. پس از آن مردم بلافاصله محل کار خود را ترک می گویند و همه با هیاهو و خوشحالی به مساجد، میدانها و ساختمانهای عمومی روی می آورند؛ همه به هم تبریک می گویند، همه جا پر از شادی و سرزندگی است؛ بازی می کنند؛ سر به سر هم می گذارند، صحبت می کنند، قلیان و چپق می کشند و قلیان و چپق را دست به دست می گردانند تا این که روز به پایان می رسد و آنگاه باز هر کس در چهار دیوار خود دنبال جشن و شادی را می گیرد و بخشی از شب را به شادی و خوشی در جمع خویشان و کسان خود می گذراند.

ج. خرافات

کمپفر، به باورهای ایرانیان بویژه خرافات در دربار شاه سلیمان اشاره دارد. (کمپفر، صص ۵۱ و ۷۰). بطوریکه در این دوران، تزلزل اولیه در ارکان سلطنت شاه سلیمان را ناشی از عدم رعایت معتقدات خرافی می دانند: بدین ترتیب امرتاجگذاری برگزار شد و ظاهر چنین است که این کار در ساعت سعدی از قرآن کواکب انجام نپذیرفت. به هر تقدیر مردم خرافی چون احوال شاه و مملکت در دوران پس از تاجگذاری به بهترین وجه نبود چنین می پنداشتند. شاه بیمار شد، قوایش رو به تحلیل گذاشت و از ناحیه سر به مرض نفرت انگیز جرب دچار شد. این بیماری معمولاً بر اثر افراط در خوش گذرانی و عیاشی به ایرانیان عارض می شود. رنگ چهره اش پریده بود و مرتب لاغر می شد؛ دو سال تمام ناگزیر به معالجه اطباء تن در داد. بسیاری گمان داشته اند که او مسئول است و حتی بیماری سل او به سرعت در حال پیشرفت است اما او با وجود همه اینها نه از تفریحات علنی خود مانند سواری و تفریح با اهل حرم دست برداشت و نه از میهمانی ها و انواع و اقسام عیش و نوشها خودداری ورزید.

در همین احوال، بلا و قحط و غلا بر کشور مستولی شد. خواربار کم شد، طاعون در بین اهالی بیداد می کرد و علاوه بر اینها از اطراف و اکناف مخاطراتی در زمینه سیاست خارجی به مملکت روی آورده بود. ازبکها، بلخ را در شمال افغانستان مورد تاخت و تاز قرار داده بودند؛ قزاقها، سواحل جنوبی دریای خزر را ویران کردند؛ در جنوب افغانستان، قندهار از طرف او رنگ زیب مغول تهدید به ویرانی شد؛ شایع بود که عثمانیها در مغرب، هجوم به ایران را تدارک می بینند. با کمال یأس می شد از خود پرسید که وضع کدام فلاکت بارتر است، احوال مملکت یا حال و روز شاه صفی. اطباء برای اینکه دچار بدنامی نشوند همه گناه ها را به گردن کواکب افکندند و مدعی شدند که شاه در زمانی نامساعد تاجگذاری کرده است؛ ستاره شناسان یا مرتکب اشتباه شده اند یا در کار خود دقت لازم را به کار نبرده اند. دربار قانع شد. دیوان عالی تشکیل گردید تا درباره یک تاجگذاری بهتری که توسط ستاره شناسان تعیین شود بحث و مذاکره کند. فکر می کردند بدین طریق می توانند راه پیشرفت بیماری شاه را سد کنند زیرا دیگر ستاره ها اثر شوم خود را از دست می دادند. در عین حال تصمیم گرفته شد به ستاره شناسان یادآوری و اخطار شود که این بار حرکت کواکب را با دقت بیشتر زیر نظر بگیرند تا بتوانند لحظه ای را که به هیچوجه بدیمن نباشد

برای تاجگذاری پیدا کنند. از آن گذشته به این نتیجه رسیدند که نام «صفی» برای شخص شاه و مملکت میمنت ندارد؛ پس آن را نیز باید تغییر داد. بعد از همه اینها باید نقطه دیگری را برای تاجگذاری انتخاب کرد و اشخاص دیگری را سوای کسانی که بار اول در مراسم آن شرکت داشته اند برای حضور در این تشریفات دعوت نمود. درباره تمام این موارد شور کردند و تصمیم گرفتند. این بار کاخ چهل ستون با توجه به تمام دستورات عملیها برای برگزاری دومین تاجگذاری برگزیده شد. این تاجگذاری، با مراسم اول تاجگذاری، این تفاوت را داشت که شیخ الاسلام جدید در پایان سخنانش «شاه سلیمان مؤید به عنایت یزدانی» را دعا کرد نه شاه صفی را.^۱ حال خواه دوره بیماری تمام شده بود و خواه روحیه شاه تقویت شد. بهر تقدیر حال شاه پس از تاجگذاری مجدد رو به بهبود نهاد و همچنین شاه بر مخاطراتی که به مملکت عارض شده بود با موفقیت غلبه کرد. کمپفر، در بخش شخصیت شاه سلیمان، جلوه های دیگری از خرافه پرستی شاه را تصویر می کند: میزان اعتقادی که شاه به پیشگوئی های ستاره شناس های دربار نشان می دهد حیرت آور است. جنگیدن با دشمن، پذیرفتن سفراء، ترتیب دادن میهمانی ها، شکارها، بر اسب نشستن و به تفریح رفتن همه معلق است به این که قبلاً در این موارد از ستاره شناسان کسب تکلیف شده باشد. با وجود این که به کرات، حوادث خلاف گفته ستاره شناسان را ثابت کرده باز شاه از این خرافه پرستی خود دست بر نمی دارد. (کمپفر، صص ۷۰-۷۳). این سیاح آلمانی، چند نمونه از خرافه پرستی شاه سلیمان، که حتی موجب شکست در برابر تهاجم قزاقان شد، در اختیار ما قرار می دهد: ما خودمان که در سال ۱۶۸۴ به اصفهان وارد شدیم بلافاصله به تن خویش دریافتیم که شاه سلیمان تا چه پایه اسیر اوهام و خرافات است. مطلب به اختصار بدین قرار بود. شاه با اهل حرم خود به تفرجگاهی که در خارج شهر قرار داشت رفته بود. ناگهان از سر شوخی و مزاح با خنجری آخته به یکی از متعه های خود که سخت مورد علاقه اش بود حمله کرد. در حالی که فولاد نوک خنجر را متوجه پستانهای او کرده بود چنانکه گفتی می خواهد پوست او را بخراشد از وی پرسید کدام را ترجیح می دهد، سرخنجر یا ته آن را؟ دختر در پاسخ گفت: «من کنیز شما هستم و هر چه را شما بیسندید من هم آن را می پسندم!» و در حین ادای این جمله پستان های خود را که با دست برهنه کرده بود عرضه ضربات ظاهری خنجر شاه کرد و در این حیص و بیص در اثر عدم دقت از ناحیه شکم جراحی برداشت. خراش مختصری بود که به زحمت دیده می شد ولی معهداً دختر ناگهان در حالی که روح از بدنش پرواز کرده بود به زمین افتاد و گویا بر اثر شدت هیجان بود که مرد. این اتفاق غیر مترقب، شاه را دچار حال جنون ساخت و با همان سلاح گاه این و گاه آن

۱. نمونه هایی از تغییر نام به هنگام جلوس بر تخت سلطنت در تاریخ ایران داریم، اما تاجگذاری مجدد شاه صفی و تغییر نام وی در دوره زمامداری نمونه ای بی نظیر است.

متعهد و گاه خواجگان را مورد حمله قرار داد، گفتنی آنها به علت جلوگیری نکردن از آن واقعه گناهی مرتکب شده بودند. چیزی نمانده بود که شاه به روی مادر خود نیز دست بلند کند اما مادرش با خشم به وی یادآور شد که بر سر عقل بیاید. ستاره شناس که احضار شدند همگی گفتند که با هیچ قدرت بشری نمی شده است از این حادثه اسفناک جلوگیری کرد؛ زیرا سیر کواکب قصد جان شاه را داشته است؛ خوشبختانه فقط معشوق شاه پیش مرگ وی گردید و بلا را بگردانید و باید خدا را در این باره شکر گزارد. ناسازگاری کواکب به این زودیه‌ها برطرف نخواهد شد؛ پس باید به شاه توصیه کرد که چند ماهی از کار کناره بگیرد. البته به محض این که اوضاع مساعد شود بلافاصله موضوع را به عرض خواهند رساند در این فاصله نباید او در ملاء عام ظاهر شود و نباید میهمانی بدهد و اصولاً به هیچ کار مخصوص جالب توجهی نباید دست بزند. بدین ترتیب بود که خرافات شاه سلیمان باعث شد که او از پذیرفتن میهمانان داخلی و خارجی در دربار امتناع کند و سبب شد که آنها از ابتدای بهار تا سی ام ژوئیه دستها را روی هم بگذارند و بیکار بنشینند. (کمپفر، صص ۷۲-۷۰).

نتیجه

در حوزه نهاد دولت، بررسی سفرنامه کمپفر چند عنصر جامعه شناختی را در اختیار ما قرار می دهد:

- ۱- منبع قدرت شاهان صفوی، از تقدس فطری است. این تقدس، از اصل و نسب آنان که متصل به پیامبر است، نشأت می گیرد. بدین جهت آنان دارای ویژگی کاریمایی و مافوق انسانی هستند و بر اثر پرتویی که از بدن آنان ساطع می شود می توانند معجزات و کارهای خارق العاده انجام دهند. مهم این است که این ویژگی از سوی مردم مورد پذیرش و احترام قرار داشته است.
- ۲- بدنبال این اندیشه، شاهان صفوی، خلیفه و رئیس دین نیز بشمار می آمدند. نظریه «مبرا بودن فرمانروا از معاصی» در اندیشه سیاسی این دوران، موجب گردید تمامی دستورات شاه، حتی اگر ستمگرانه و عجیب باشد، خاضعانه مورد پذیرش مردم قرار گیرد. در نتیجه این نظریه، برای قدرت فرمانروای مقدس، حدودی متصور نبودند.
- ۳- شاهان صفوی، علاوه بر مشروعیت کاریمایی، از مشروعیت سنت نیز برخوردار گردیدند. بر اثر اعتقاد خاص رعایا به قدرت شاهان، میزان اقتدار شاه صفوی فزونی یافت. لذا این اصل که رعایا بایستی تمام موجودیت خود را فدای اشاره او کنند، یک اصل بدیهی قلمداد گردید.
- ۴- در نظریه جانشینی، نظریه پدرسالاری و اصالت خانوادگی پدری مهم ارزیابی شد و عامل مشروعیت بخش بشمار می آمد. زیرا عامل تقدس و نسب در شیوخ صفوی از این طریق

اهمیت داشت. لذا به علت عدم اهمیت منزلت خانوادگی مادر، زنان شاه گاه از میان کنیزان برگزیده می‌شدند.

در حوزه نهاددین، چند ویژگی قابل توجه خواهند بود:

۱- بنظر می‌رسد روایات دوران پایانی صفویان، کوششی برای نشان دادن پذیرش طبیعی مذهب شیعه از سوی ایرانیان است. مناظره روحانیون شیعه و سنی در حضور شاه اسماعیل اول و مجاب شدن روحانیت تسنن، رویکرد فکری ایرانیان را به مذهب شیعه نشان می‌دهد. اینها حکایات درونی جامعه صفوی است که کمپفر در دوران پایانی شنیده است.

۲- جایگاه مقام مجتهد در نیمه پایانی صفویه، از یک سو شیوه برآمدن سنتی مجتهد از درون جامعه و رویکرد طبیعی مردم به این مقام و مرجعیت یافتن وی را، و از سوی دیگر، تفوق مقام مجتهد بر مقام شاه و ظهور آنان به عنوان جانشینان ائمه را نشان می‌دهد. هر چند این مطلب برای شاه ناگوار است اما اراده خداوندی و مشیت الهی به جانشینان امامان یعنی مجتهد الهام می‌گردد. بنابراین شاه که خداوند زمام رعایا و اداره امور کشورش را بدو سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد و وظیفه دارد به اجرای نظرات وی همت گمارد.

در حوزه نهاد آموزش و پرورش، هر چند دارالعلم‌ها و مدارس ایرانی، که در مقیاس مانند دانشکده‌ها در اروپا بودند، از نظر معماری و طرز ساختمان برتری دارند، اما ساخت تعلیم و تعلم و شیوه‌های آموزشی کارآمد نبودند: تخصصی نبودن معلمان و ساعات تدریس، سوء استفاده از حرمت متعلمین در جامعه ایرانی، عدم آموزش علوم کاربردی، و توجه به جنبه‌های ظاهری علوم و کسب شهرت.

در بعد اخلاقیات، شدت یافتن باورهای خرافی در دوره صفویه در گزارشهای تاریخی به وضوح قابل رؤیت است. این اندیشه‌های خرافی، که بعضاً رنگ دینی نیز به خود گرفت، از عوامل بازدارنده است. تجدید تاجگذاری شاه صفی یک نمونه‌اعلی قوت داشتن باورهای خرافی، و یا لاقابل سوء استفاده از این باورهاست.

منابع و مأخذ

- آریان پور، امیر اشرف؛ پانصد سال روابط ایران و آلمان، مجله هنر و مردم، ش ۱۴۶ و ۱۴۷؛ غلامعلی همایون، اسناد مصور اروپائیان، ج ۱.
- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات. ص ۱۷۵ بال الحاء، چاپ سنگی، تهران ۱۳۶۷ هـ. ق. فلسفی، نصرالله؛ تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶.
- کمپفر؛ سفرنامه کمپفر. ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشار خوارزمی، ۱۳۶۳.
- نوائی، عبدالحسین؛ روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی، تهران، موسسه انتشارات ویسمن، ۱۳۷۲.
- _____؛ تاریخ ایران و جهان از روزگار مغول تا پایان قاجار، جلد اول، نشر هما، تهران، ۱۳۷۰.

karal Lans. Corrspondenz, de karal v, leipzig, 1844

